

دلیل جواز:

درباره‌ی حفظ کتب ضلال ممکن است به ادله‌ی ضرورت تحقیق برای یافتن حقیقت استفاده کرد. چنانکه در قرآن می‌فرماید:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۱

ترجمه:

«پس بندگان مرا بشارت ده همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛»

طریقه استدلال می‌تواند چنین باشد که: اگر کسی می‌خواهد حقیقت را دریابد، باید کتاب‌ها و سخنان مختلف را جمع کند و همه را مطالعه کند تا رشاد از ضلال را بازشناسد و از رشاد تبعیت کند. و روشن است که این کار مستلزم آن است که شخص کتاب‌ها را برای خودش حفظ کند (و می‌توان با عدم قول به تفصیل، جواز حفظ برای دیگران را هم ثابت کرد) ما می‌گوییم:

در پاسخ می‌توان گفت: این آیه می‌گوید اگر فی الجمله می‌دانی که بین ۱۰ کتاب، ۹ عدد از آن‌ها ضلال است و یکی رشاد است؛ حفظ همه آن‌ها جایز است. پس در صورت علم اجمالی حفظ کتابی که از طرف این علم اجمالی است، جایز است ولی آیه دلالتی بر جواز حفظ کتابی که به صورت تفصیلی ضلال بودن آن معلوم است، ندارد

جمع بندی حفظ کتب ضلال

ادله مذکور هیچ کدام کامل نیست و تنها دلیل عقل (به هر دو تقریر اول و دوم) می‌تواند فی الجمله مورد توجه قرار گیرد که اگر به صورت مصداقی و موردی «حفظ کتابی» عرفاً اعانه بر اضلال دانسته شد و عقل در همان مورد خاص، با کسر و انکسار جهات حسن و قبح، به لزوم اتلاف موردی خاص حکم کرد، می‌توان در همان مورد، حکم به لزوم اتلاف کرد.

۱. زمر، آیات ۱۷ و ۱۸



مسئله: مدح من لا يستحق المدح او يستحق الذم

از مباحثی که مرحوم شیخ انصاری از زمره مسائل مکاسب محرمة قرار داده است و می تواند در بحث های گذشته ما که تحت عنوان «فقه هنر» مطرح کردیم وارد شود، بحث از «مدح من لا يستحق المدح او يستحق الذم» است.

ما می گوئیم:

۱. قبل از طرح بحث، لازم است توجه کنیم که «مدح» در نظر برخی به معنای «ستودن» است و اگر ستودن با بیان کمالات و اوصاف خوب کسی باشد، مقابل آن ذم است و اگر با بیان مفاخر و برتری های ارثی کسی باشد، مقابل آن هجو است.^۱

در حالی که الفروق فی اللغة، هجو را در مقابل مدح قرار می دهد و ذم را مقابل حمد می گیرد، این کتاب اضافه می کند که در «هجو» گفته می شود که «هجوته بالبخل» ولی درباره ی ذم گفته می شود «ذممتُ بخله». یعنی نفس بخل مورد ذم قرار می گیرد ولی هجو همیشه به صاحب صفت تعلق دارد.

خلیل، این دو واژه را به نحوی معنا می کند که گویا ذم اعم مطلق است از هجو. او می نویسد ذم، ملامت کردن و اسائه کردن به کسی است. در حالی که هجو، بدگویی کردن در اشعار است.^۲ همین مطلب در لسان العرب هم مطرح شده است.^۳ این دو کتاب، هجو را به نوعی به «شعر» مربوط دانسته اند.

در هر صورت در موضوع بحث ما، اختلافات کم این کلمات، فرقی ایجاد نمی کند چرا که ادله مورد بحث، به واژه خاص محدود نشده است و محتاج آن نیستیم که اطلاق لفظی را مورد ملاحظه قرار دهیم. نکته قابل تامل در این جا آن است که واژه «تقریظ» هم به معنای مدح است و تنها تفاوت بین آن و مدح، چنین دانسته شده است که مدح درباره زنده و مُرده به کار می رود ولی تقریظ تنها درباره زندگان به کار می رود.^۴

۱. فرهنگ فقه، ج ۷، ص ۵۸۹

۲. ترتیب کتاب العین، ص ۲۸۹ و ۸۷۷

۳. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۴؛ ج ۵، ص ۵۸

۴. الموسوعة الفقهية، ج ۳۶، ص ۲۷۵





۲. مدح همچنین به احکام خمس تقسیم شده است:

الف) مدح واجب: در نماز جمعه بر امام جمعه واجب است، حمد و مدح خدای تعالی کند. همچنین (چنانکه خواهیم خواند)، شیخ انصاری، مدح ظالم را برای دفع شر او واجب برمی‌شمارد [که در این موضوع مطلبی وجود دارد که خواهیم آورد].

ب) مدح مستحب: مدح خدا در همه حالات، همچنین در هنگام ورود به مسجد و همچنین مدح ائمه و مومنان مستحب دانسته شده است.

ج) مدح مکروه: مثلاً ستودن کالا توسط فروشنده.

د) مدح حرام: که در آن بحث خواهیم کرد.

ه) مدح مباح: مدحی که این جهات را نداشته باشد.